

Johann Sebastian Bach



باخ

فیلسوف نغمه‌ها

دنیس آرنولد

ترجمه غلامحسین میرزا صالح



سرشناسه	: آرنولد، دنیس ۱۹۲۹-۱۹۸۶
عنوان و نام پدید آورنده	: Arnold, Denis
مشخصات نشر:	: باخ فیلسوف نغمه‌ها / نویسنده دنیس آرنولد؛ مترجم غلامحسین میرزاصالح. تهران: مازیار، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۶ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۷۶-۶۶-۵
عنوان اصلی	: باخ
موضوع	: باخ، یوهان سباستیان ۱۶۸۵-۱۷۵۰
موضوع	: آهنگساز آلمانی— سرگذشتنامه.
شناسه افزوده	: میرزا صالح، غلامحسین، مترجم.
رده بندی کنگره	: ML۴۱۰/ ب ۱۵۴ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی	: ۱۱۰۵۱۷۰
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۰۵۱۷۰

مقالات مازیار

مقابل دانشگاه تهران، ساختمان ۱۴۳۰، واحد ۴، تلفن ۶۶۴۶۲۴۲۱

باخ فیلسوف نغمه‌ها

دنیس آرنولد

ترجمه غلامحسین میرزاصالح

شمارگان ۲۲۰۰

چاپ و صحافی طیف نگار

شابک ۵-۶۵-۵۶۷۶-۹۶۴-۹۷۸

فهرست

۷	سالشمار	
۱۱	پیشگفتار مترجم	۶۴۵
۱۹	آغاز سخن	۱۰۹۲
۲۳	تبار خانوادگی	۱۰۵
۴۵	کاپل مایستر دربار کوتن	۲
۶۹	لاپزیک	۳
۱۲۹	بازمانگان	۴
۱۴۳	برای مطالعه بیشتر	۱۰۰۳
۱۴۷	سالشمار خاندان باخ	۱۰۰۳
۱۵۱	نمایه	

پیشگفتار مترجم

یوهان سباستیان باخ در بیست و یکم مارس ۱۶۸۵ در شهر آیزناخ چشم به جهان گشود. شهری که مارتین لوتر از ۱۴۹۸ به مدت سه سال در آنجا به مدرسه رفت و ۳۶۸ سال بعد شاهد تأسیس حزب سوسیال دموکرات آلمان بود. پدرش آمبروزیوس باخ نام داشت و مادرش الیزابت لمرهیرت باخ. آمبروزیوس ارگ نواز بود و در حرفه خویش سرشناس. اگر از شخصی به نام هانس باخ اهل و خمار که در سده شانزدهم می زیسته و نیای خاندان باخ می شمارندش بگذریم، جدا او فایت باخ از نوازندگان زبردست شهر گوتا محسوب می شد. نهضت لوتر که طلسم کاتولیسیسم را باطل کرد، چهار نسل از خانواده باخ را که بعد از جنگ های سی ساله زیستند، مفتون بنیانگذار آن نحلّه نمود. باخ که زندگی آرام و بی دغدغه ای داشت و بجز چند مورد سفر، آن هم برای نواختن ارگ و کلاویه، در شهرهایی چون درسدن، برلین و هامبورگ، در تمام عمر در شهرهای کوچک زیست.

اهل سیر و سفر نبود و هرگز به خارج نرفت. ایام انزوای باشکوهش را وقف بارور کردن نبوغ موسیقایی خویش کرد. مشغله ای که آن را ملکوتی می خواند. به استثنای فرهیختگان شهرک های محل زندگی اش، با روشنفکران و نخبگان فرهنگی و اجتماعی روزگار خود آشنا نبود و دوست یا دشمن سرشناسی نداشت. درباره زندگی خصوصی باخ، در مقایسه با شخصیت های هنری بلند مرتبه عصر مدرن، چیز زیادی نمی دانیم. در واقع از او نیز مانند شکسپیر اطلاعاتی در دست نداریم. اسناد و مدارک برجای مانده از دوران زندگی باخ که به وسیله دیگران، یا خود او به ثبت رسیده، کاملاً جنبه رسمی دارد و از انواع صورت حساب، رسید، تقاضانامه، انتصاب، استعفا، توصیه نامه، توبیخ و ایراد و سرزنش صاحبکار و یا مقامات فراتر نمی رود. دفتر یادداشت و

خاطره‌ای از او در اختیار نداریم و دریغ از یک نامه که باخ به فرزندان خود و یا همسر اولش ماریا باربارا و یا همسر دومش آنا ماگدالنا وُلکن نوشته باشد. ظاهراً باید پذیرفت که چندان اهل نامه و نامه‌نگاری نبوده است. چند سال پیش آرتور مندل، باخ‌شناس معروف آمریکایی، در پاسخ به فیلمسازی که از او خواسته بود نظارت بر تهیه فیلمی درباره زندگی باخ را به عهده گیرد، گفته بود: چیز جالبی از آن نابغه در دست نیست، جز آن که پدر بیست فرزند بوده است و شما هم نمی‌توانید آنان را سوژه فیلم خود قرار دهید.

قدیمی‌ترین مطلبی که درباره یوهان سباستیان باخ منتشر شد به چهار سال بعد از مرگش (۱۷۵۰) باز می‌گردد و آن هم یادنامه‌ای است به قلم پسرش کارل فیلیپ امانوئل و یکی از شاگردان سابقش یوهان فردریک اگریکولا. بسیاری از مطالب این یادنامه شامل نکات شنیدنی از زندگی هنری باخ است که دوستداران موسیقی در هر فرصت به عنوان حکایت نقل می‌کنند. زندگی‌نامه باخ و یا در حقیقت شرح حال یک موسیقیدان برای نخستین بار در سال ۱۸۰۲ تحت عنوان زندگی، نبوغ و آثار یوهان سباستیان باخ منتشر شد. یوهان نیکلاس فورکل^۱ در این کتاب که در نوع خود بی‌سابقه بود به شرح دستاوردهای بارزش باخ می‌پردازد و متن گفتگو با پسران باخ، کارل فیلیپ امانوئل و ویلهلم فریدمان را در اختیار خواننده می‌گذارد و به شرح روش تدریس و شیوه کار او می‌پردازد.

در طول سده نوزدهم نگارش شرح حال باخ به شکل فزاینده‌ای جنبه علمی پیدا کرد که در تحقیق فیلیپ اسپیتا^۲ به اوج کمال رسید، روایتی که همچنان مشابهی برای آن نمی‌شناسیم. او در پژوهش خویش با نگرشی جامع نه تنها شنیده‌های روزگار باخ را در نقلی جذاب و خواندنی‌گرد آورده، بلکه به بازسازی و یادآوری‌های تاریخی، اجتماعی و پیشینه فرهنگی روزگار باخ می‌پردازد که پیش از آن مقولاتی ناشناخته بود. در اعتبار کتاب اسپیتا همین بس که به اعتقاد بسیاری از باخ‌شناسان، تحقیقات سال‌های بعد راجع

۱ John Nikolaus Forkel (۱۸۱۸ - ۱۷۴۹) رهبر ارکستر و موسیقی‌نویس آلمانی. م.

۲ Julius A. Ph. Spitta (۱۸۶۱ - ۹۶) نویسنده و ناشر آثار موسیقی.

به این نایبۀ عالم موسیقی، جز افزودن چند آجر به آن بنای عظیم نیست. افتخاری که تا دهه ۱۹۵۰ از آن او بود. انتشار فهرست موضوعی آثار باخ (BWV)^۱ به وسیله ولفگانگ اشمیدر^۲ و تصمیم برای چاپ جدید منقح و کامل آثار او^۳ (NBA) که در سال ۱۹۵۰ به مناسبت دوستمین سال مرگ استاد گرفته شده بود، باب جدیدی در شناخت آثار باخ به روی مشتاقان او گشود. انتشار اثر پژوهشی کریستف ولف^۴ باخ، موسیقیدان/دانشمند تا به امروز نقطه پایانی بوده است بر کار تحقیق در باب موسیقی باخ. او بعضی از آثار باخ و به عنوان مثال هارمونیکا ترپاد BWV ۱۰۷۲ شامل هشت کانن کوتاه را یک رساله علمی می‌داند و فلسفه موسیقی باخ را تابع اصول کنترپوان.

*

تاکنون از آثار این نایبۀ موسیقی عصر باروک، در دوست و نه فیلم استفاده شده است. آوای نخستین میزان توکاتا و فوگ در دی مینور باخ در دوازده فیلم سینمایی به گوش می‌رسد که از آن میان می‌توان به آثار کلاسیک سینما چون دکتر جکیل و مستر هاید به کارگردانی روبن ممولیان، غراب به کارگردانی لولندرز یاد کرد. در آقایی ریپلی باهوش کنسرتوهای ایتالیایی، همراه با چند میزان از کورال پاسیون متی شنیده می‌شود. ویم وندرس گزیده‌هایی از واریاسیون‌های گولدرگ را در حرکت غلط به نمایش گذاشت و آنتونی مینگلا در بیمار انگلیسی و جاناتان دمی در سکوت بره‌ها و همچنین در هانیبال از آثار باخ بهره گرفتند. بسیاری از قطعات واریاسیون‌های گولدرگ در سی و دو فیلم کوتاه درباره گلن گولد پیانیست برجسته به گوش می‌رسد. در فهرست شیندلر گوشه‌هایی از سوئیت انگلیسی شماره دو را می‌شنویم و در بری لیندون کوبریک و ساعت گرگ و میش اینگمار برگمن و پدرخوانده کوپولا از کورال پرلود در فا مینور لذت می‌بریم.

عهدنامه وستیالی در سال ۱۶۴۸ به جنگ‌های یکصدساله مذهبی که سی سال آخر آن بسیار خونین بود پایان بخشید. قلمرو فرانسه، آلمان و اتریش

1. Back Werke Verzeichmis
3. Neue Back Ausgab

2. Wolfgang Schmieder
4. Christoph Wolff

میدان اصلی این کارزار خانمان برانداز بود؛ اما بریتانیا، اسپانیا و ایتالیا از صحنه جنگ به دور ماندند و این خود باعث شکوفایی موسیقی در میان مردمان این سرزمین‌ها شد. دوران جلال موسیقی و ادبیات بریتانیا بین سال‌های ۱۵۶۰ تا ۱۶۴۰ است، یعنی دوره قبل از جنگ داخلی موسوم به «انقلاب انگلستان». اسپانیا بخش اعظم ثروتی را که از آمریکا به دست آورده بود، همراه موسیقی برتر خود برای لوت و ساز کلاویه‌ای در فاصله سال‌های ۱۵۵۰ تا ۱۶۶۰ در اروپا و بویژه در بریتانیا رواج داد. ایتالیا که لورنتسو دومدیچی پنج شهر میلان، ونیز، فلورانس، قلمرو پاپ و ناپل آن را به پنج سیم لوت تشبیه می‌کرد، بعد از سال ۱۶۰۰ با موسیقی خود به چنان درخششی دست یافت که به مدت دو سده مرکز افکار موسیقایی محسوب می‌شد. فلاندر در ایام ۱۶۴۸ نه تنها دیگر فرمانروای جهان موسیقی نبود، بلکه حتی توان مبارزه با قدرت موسیقایی ایتالیا را هم نداشت. هر چند شمال فلاندر، یعنی نواحی متحد، در اوج قدرت هنری خویش بود، اما به رغم بالیدن افرادی مانند رامبراند و فهرستی طویل از نقاشان بزرگ سبک باروک در میان آنان، در زمینه موسیقی دم فرو بسته بود. نواحی برجای مانده، سه مرکز هنری را دربر می‌گرفت که نبرد میان آنها به تازگی پایان یافته بود.

از جمله نتایج سیاسی عهدنامه وستفالی ظهور فرانسه در هیئت قدرتمندترین پادشاهی اروپاست. شعاع نورانی «پادشاه آفتاب» فرانسه، در بسیاری از ممالک اروپایی نمایان بود. دستاورد پاریس و مرکز آن ورسای تنها اپرا و باله نبود، بلکه کانون تئاتر مولیر و اشعار راسین و کورنی هم محسوب می‌شد.

برقراری صلح به جدال آزاد، یا صلح مسلحانه سبک‌های ملی در آهنگسازی انجامید و در ظرف ده سال دو سبک ایتالیایی و فرانسوی به چنان تنافری رسید که سایر مراکز موسیقی در اروپا، بنا به ذائقه خود، ناگزیر به طرفداری از این یا آن مشرب روز موسیقایی شد. در سال ۱۷۰۰ نوعی آتش‌بس بین طرفین متخاصم برقرار گردید و آهنگسازان فرانسوی و ایتالیایی در یک همزیستی مسالمت‌آمیز اقدام به نوشتن موسیقی به زبان یکدیگر کردند. با این همه صلح واقعی در اواسط سده هیجدهم حاصل شد و آن زمانی بود که

طرف‌های متخاصم برای گفتگو به زبانی واحد، دست اتحاد به هم دادند. این چنین بود که آهنگسازان خارج از قلمرو فرانسه و ایتالیا زبان گشودند و به کلام یکسانی به ترنم درآمدند. این «خارجی‌ها» از سرزمین‌های قدرتمند و نوپای آلمانی تبار، یعنی اتریش و پروس برخاسته بودند.

بعد از انعقاد عهدنامه وستفالی، حکومت‌های تحت حمایت و قیمومت هابسبورگ‌های اتریش به مرور نواحی جنوب شرقی اروپا تا مرز روسیه را به خود ملحق کردند. حاکمیت خاندان براندنبورگ نیز به هنگام مرگ فردریک کبیر در سال ۱۷۸۶ تا نواحی شمال شرقی باواریا توسعه یافت. مرزهای غربی پروس و اتریش در سال ۱۸۰۰ تقریباً با خط سیر «پرده آهنین» در سال ۱۹۹۰ مطابقت داشت. سایر دولت‌های قدرتمند آلمانی، یعنی هانور، هس و ساکسونی با دو قدرت معظم یاد شده متحد گردید و عمر «متفقین» موسیقایی فرانسه - ایتالیا به لب بام رسید.

همان‌گونه که انقلاب بریتانیا باعث کوتاه شدن دوران قشنگ‌ترین روزهای موسیقایی آن کشور شد، انقلاب فرانسه و ناپلئون هم قدرت موسیقایی فرانسه را به گور بردند. از خرمن آتش موسیقی ایتالیا در حول و حوش سال ۱۸۰۰ هم تنها کورسویی برای ابرای سده نوزدهم آن کشور برجای ماند.

دوران ۱۸۰۰-۱۵۵۰ در اروپا که از نظر سیاسی و جغرافیایی ایام نابسامانی و بلوا است، از لحاظ موسیقی عصر «اشغال» آن به وسیله ایتالیا بود. اما ممالک «اشغال» شده، مردان و زنان قهرمان خود را پرورش دادند. اینان چه به صورت سرداران جنبش مقاومت و چه در مقام رهبر مکتب‌ها و از همه هوشمندانه‌تر، با هدف قرار دادن «حاکمان مستبد موسیقی» به پا خاستند. این پدیده و شیوه مبارزه همان قدر در مورد دوران کلاسیک موسیقی صادق است که از نظر سیاسی در بریتانیای عصر نورمان‌ها، یا در دوران حکومت بلشویک‌ها. البته این به مفهوم «مستبد» و «ظالم بودن» موسیقی ایتالیا نیست. درحقیقت باید گفت که جماعتی آن موسیقی را دوست داشتند و عده‌ای از آن متنفر بودند؛ بسیاری برای آن ارزش قابل می‌شدند و جمعی فکر می‌کردند مسخره است. در این میان جماعتی انبوه از بیخ و بن از وجود آن بی‌اطلاع بودند. آهنگسازان و نوازندگان زبردست در آن زمان، تقریباً همگی،

همکاری مشتاقانه و سرخوشانه‌ای با یکدیگر داشتند. هندل، هایدن و موتسارت از هوشمندترین آنان محسوب می‌شدند. اینان بودند که در نهایت جنبش مقاومت موسیقایی را پیروزمندانه رهبری کردند و آلمان «اشغالگر» و «متجاوز» سده نوزدهم را بنیان نهادند.

*

ویوالدی، همتای هندل و اسکارلاتی، در سال ۱۷۴۱ در شهر وین، یعنی سومین پایتخت موسیقی جهان در سده هیجدهم، چشم از جهان فرو بست. کنسرتوهای او برای ویلن، باسون، فلوت و ویولا د‌آمور بین سال‌های ۱۷۰۰ تا ۱۷۵۰ اساس موسیقی در وین و سراسر اروپا را دگرگون کرد. از این نظر مجموعه آثار هیچ آهنگسازی به پای او نمی‌رسد. یکی از حوزه‌های نفوذ موسیقی ویوالدی، ساکسونی بود، یعنی جایی که باخ دست‌کم نه کنسرتو ویلن او را برای یک تا چهار هارپسیکورد تنظیم و بازنویسی کرده بود و یکی از شاگردان ویوالدی در دربار آن ویلن می‌نواخت. اما ساکسونی‌ها دوست نداشتند که فقط مقلد موسیقی باشند، چرا که آلمانی‌ها در پی سبک نوازندگی خاص و پیشرفته خود بودند. آبر مردی این دو سبک را درهم آمیخت و سبکی فرانسوی برگزید که در گذر ایام، به سونات، سنفونی و کنسرتو اواخر سده هیجدهم راه یافت. این مرد یوهان سباستیان باخ بود.

خاندان ساکسونی باخ متجاوز از یک سده پیش از تولد او، موسیقی را حرفه خویش ساخته بود و تا مرگ ویلهلم فردریک ارنست باخ در سال ۱۸۴۵ به پیشه خویش پایبندی نشان داد. دوران بالندگی باخ با همشهری‌اش هندل، تفاوت بسیار داشت. باخ در ده سالگی مانند هر بچه مدرسه‌ای باهوش دوران خود، با مبانی دینی و کتاب مزامیر آشنا بود و کمی هم زبان لاتین می‌دانست. از یازده تا پانزده سالگی لاتین، یونانی، تاریخ و جغرافیا خواند و به عنوان عضو گروه کُر خواندن خط موسیقی را فرا گرفت. نواختن کلاویکورد و هارپسیکورد را از برادرش آموخت و تا سال ۱۷۰۰ به یک نوازنده قابل ویلن مبدل شد. آرگ، ساز دلخواهش بود و اولین قطعات موسیقی خود را با این ساز نوشت که بر اساس مکتب یان سوئیلینک نوازنده آرگ و آهنگساز شهیر هلندی نمی‌توانست آثاری جز واریاسیون روی کورال و پرلودهای کورال باشد. زمانی

که هندل به عنوان نوازنده ویلن در سال ۱۷۰۳ به ارکستر اپرای هامبورگ پیوست، باخ قصد داشت همین ساز را در ارکستر دربار وایمار بنوازد. در همین سال با کوله‌باری از معلومات موسیقایی درباره سازهای ایتالیایی روانه آرنشانت شد. پرلودهای آلمانی برای آرگ، آریاهای فرانسوی برای ساز کلاویه‌ای و تریوهای ایتالیایی برای سازهای زهی در این سال‌ها طبیعت ثانوی باخ را تشکیل می‌داد. افزون بر آن، سال‌ها آوازخوانی در گروه کُر سبب شد که کورال آلمانی و کانتات به سبک هانریش شوتس بخشی از این طبیعت را به خود اختصاص دهد.

*

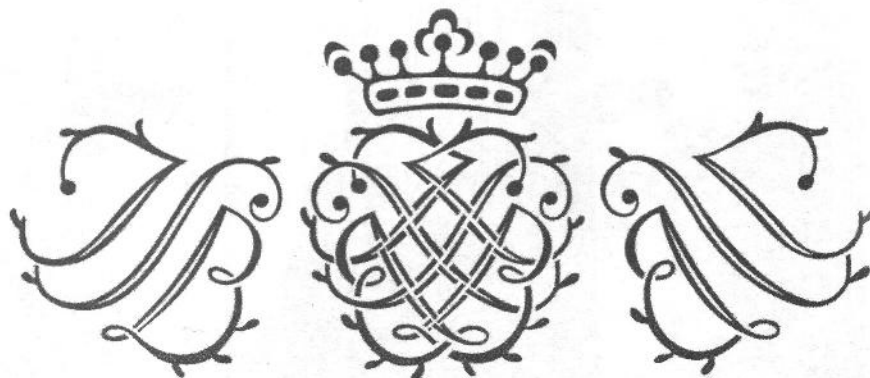
بعد از مرگ باخ آثارش به فراموشی سپرده شد. موسیقی و موسیقیدانان باب روز در آن دوران نیز ذم جنبانان محافل موسیقایی بودند. حرمت استادان قدیم به ندرت به وسیله پسرانشان حفظ می‌شد و باخ هم نمی‌توانست استثنایی بر این قاعده باشد. هر چند پسران و نزدیکان و پیروانش در جهان موسیقی حرمت نوازندگی او را پاس داشتند، اما اعتباری برای آثارش قایل نشدند. گذشته از اینها موسیقی باخ، حتی در زمانی که آنها را می‌نوشت باب روز و یا دست‌کم معاصر به حساب نمی‌آمد. فوگ‌ها و واریاسیون‌های سبک قدیم در رویارویی با اپرا، کنسرتو یا سنفونی چه کاری از دستشان ساخته بود؟ حتی متن دست‌نوشته سوئیت‌های ارکستری و کنسرتوهای براندنبورگ، که برای دانشجویان باخ آموزنده بود به کناری نهاده شد و فراموش گردید. می‌گفتند اینها قطعات «مناسبتی» هستند و اینک آن مناسبت‌ها و مراسم از یادها رفته و به تاریخ پیوسته است.

*

دنيس آرنولد (۱۹۸۶-۱۹۲۹) تا پیش از مرگ استاد کرسی خصوصی موسیقی در دانشگاه آکسفورد بود. او ویراستاری کتاب شناخت موسیقی چاپ آکسفورد *New Oxford Companion to Music* را به عهده داشت. آثار آرنولد در مورد مونته وردی، مارتینو و گابریلی از اعتبار زیادی برخوردار است.



سونات برای ویلن تنها



مهر خانوادگی باخ

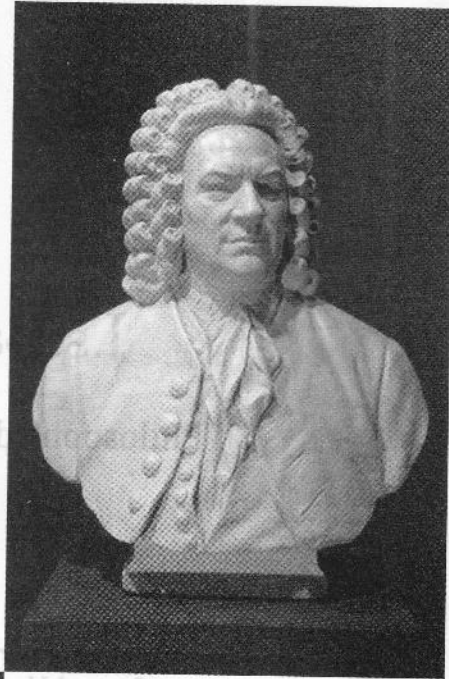


خانواده باخ به هنگام
نیایش صبحگاهی



باخ و فرزندانش

تندیس نیم تنه باخ



سنگ قبر باخ

یوهان سباستین باخ که در چشم یوهانس برامس عزیزتر و عظیم‌تر از بتهوون بود، تقریباً یکصد سال بعد از مرگش چونان ققنوسی از میان آتش و خاکستر خود قد برافراشت و پُرگرفت. جویباری که معنی دیگرِ نامش بود به رودی خروشان مبدل شد و جهانِ موسیقی را در خود غوطه‌ور ساخت. ما از لذتِ شنیدنِ بخشی از آثارِ گرانقدرش برای همیشه محروم هستیم، چون پاره‌ای از دست نوشته‌هایش به تطاول به ثمنی بخرس برباد رفت و کاسبان متاع خویش در آن پیچیدند و به دستِ مشتریان دادند. فیلیکس مندلسون با اجرای پاسیونِ متی در برلین نخستین کسی بود که هشتاد سال پس از مرگِ آن استادِ استادان گرد از چهرهٔ او سرد و به شیفتگان موسیقی آموخت که آثار او می‌باید مانند کتابِ مقدس پیوسته در دسترس داشت و شومان، کسی که آثار باخ را ریاضیاتِ موسیقی یا موسیقی به روال ریاضی می‌دانست پا فراتر نهاد و او و آثارش را سرچشمهٔ عقل و حکمت و موسیقی خواند.

باخ فیلسوف نغمه‌ها



انتشارات بارت
۶۶۴۰۵۶۳۷
۱۱۰,۰۰۰ ریال

بتهوون
مرکز موسیقی بتهوون شیراز

زنگنه‌ها